

اصل نفی سبیل و عزت اسلامی (۱) (قسمت ۱۶)

بدون شک لازمه ی ایمان به الله و مقدمه ی ایمان به الله، کفر به طاغوت است؛ یعنی قیل از «الا الله» باید اقرار به «لا اله» شود، و طاغوت هم در میان انسانها یعنی «کفار گانه» ی آشکار [۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا + ۶- مَنْ يَزْتَدُّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ]، یعنی باید در میان انسانها ابتدا این «کفار گانه» ی آشکار انکار و نفی شوند بعد به تائید الله و ایمان به الله اقرار شود چون عدم نفی این طاغوتها در واقع به معنی پیروی از آنها به جای الله تعالی و شرک با الله تعالی و نفی ایمان به الله تعالی و نفی آخرین شریعتش است.

الله تعالی در مورد قوم عاد که با قوانین و آیات الله تعالی کل کل کرده و از دستورات پیامبران سرپیچی کرده و تابع قانون و امر افرادی شدند که از قانون شریعت الله سرکشی کرده بودند و در برابر رهبران و مجریان قانون شریعت الله عنادت و لجبازی می کردند می فرماید: «وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ» این هم قوم عاد بودند که آیه‌ها و دلایل پروردگارشان را انکار کردند و از فرمان پیغمبران خدا سرکشی نمودند **وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيذٍ** (هود / ۵۹) **و از دستور هر سرکش عناد پیشه‌ای پیروی کردند.**

یا در جای دیگری می فرماید: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ فَتْلِكَ يَرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ (ای پیغمبر !) آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند. **وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ** و حال آن که بدیشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند و به طاغوت کفر داشته باشند. **وَ يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا**» (نساء / ۶۰) و شیطان می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه کند.

این آیات و دهها آیه ی مشابه به ما می گویند هر کسی که به قانون شریعت الله ایمان دارد باید خود طاغوتها و بعد قوانین آنها را نفی کند و نباید به دادگاهها و قوانین این «کفار گانه» ی آشکار مراجعه کند؛ این یعنی حاکمیت [۱- الَّذِينَ هَادُوا ۲- وَالصَّابِئِينَ ۳- وَالنَّصَارَى ۴- وَالْمَجُوسَ ۵- وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا + ۶- مَنْ يَزْتَدُّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ]، غیر اسلامی است و مومنین نباید زیر بار حاکمیت غیر اسلامی بروند و حاکمیت غیر اسلامی بر مومنین جایز نیست.

با همان کفر به طاغوت و نفی طاغوت‌های ۶ گانه در میان انسانها و اقرار به شهادتین حاکمیت طاغوتها و قوانین آنها زیر پا گذاشته می شود و قلب از ولاء این کفار و عقاید آنها و قوانین آنها خالی می شود «**وتخلیت**» یعنی درونم را از عقاید، ولاء و قوانین شیطان و تمام کفار آشکار و پنهان خالی کردم و تنها الله و قانون شریعت الله و اولیای الله را در آن قرار داده ام؛ پس کسی یافت نمی شود **هم** در قلبش شیطان را گذاشته باشد هم الله را، **هم** به قانون شریعت الله ایمان داشته باشد و هم آگاهانه، عمداً و به میل خودش زیر بار طاغوتها برود و قوانین طاغوتها را بپذیرد. جمع این دو امر متناقض محال است. **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ** (احزاب/۴) الله در درون یک مرد دو قلب قرار نداده است که یکی از قلبها را به الله و قوانینش بدهد و قلب دیگر را به شیطان و قوانین مریدانش در روی زمین. **اطاعت کردن** که ماهیت تمام حکومتهاست و معنی دوم دین را می رساند، یا باید به الله داده شود یا به کفار.

الله تعالی به رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان اسوه ای از اسوه های مومنین و رهبر دارالاسلام می فرماید: «**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**» (احزاب/۱) ای پیغمبر! از الله بپرهیز، و از کافران و منافقان اطاعت مکن. بی گمان خداوند آگاه حکیم است.

زمانی که حاکمیت و حکومت یکی از «کفار ۶ گانه» ی آشکار یا حاکمیت کفار پنهان داخلی و دارودسته ی منافقین (= سکولارزده ها) پذیرفته می شود لازمه ی هر حاکمیتی **اطاعت کردن** از آنان و قوانین آنهاست؛ زمانی که الله تعالی **اطاعت کردن** از کفار آشکار و پنهان را ممنوع و حرام کرده است به این معنی است که قوانین و حکومت آنها بر مومنین نیز ممنوع و حرام است. به همین دلیل الله تعالی خطاب به تمام مومنین می فرماید: «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْدُوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ**» (آل عمران/ ۱۴۹) ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کافران، فرمانبرداري کنید، شما را به کفر برمی گردانند و زیان دیده برمی گردید.

زمانی که متوجه شدیم که «**اطاعت**» از حاکم تنها مختص نظام اسلامی نیست و بقاء و ماندگاری هر حکومتی (چه اسلامی و چه غیر اسلامی) بدون اطاعت مردم از حاکم، امکان پذیر نیست، الله تعالی تیشه به ریشه ی حاکمیت کفار می زند و امر می کند این «**اطاعت**» نباید از کفار صورت گیرد؛ یعنی در واقع و به عنوان مثال الله تعالی «**وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ**» نفرموده فلانی را بکشید فرموده گردنش را بزنید که همان کشتن را می رساند، اطاعت نکردن از رئیس و امیر و مدیر و رهبری یعنی نپذیرفتن ریاست و امارت و مدیریت و حاکمیت چنین شخصی. بدون شک کسی که از روی اجبار و اکراه یا از روی میل و اختیار از

این کفار اطاعت کند در واقع باید از قوانین شریعت الله اطاعت نکند. چون این «اطاعت» یا باید برای حکومت اسلامی باشد یا حکومت کفار.

با استناد به تمام منابع شرعی به صورت واضح متوجه می شویم که انسانها از همان ابتدا که با کفر به طاغوت و بعد ایمان به الله وارد دایره ی اسلام شده اند این «اطاعت» آنها نیز به الله تعالی و حکمها و قوانین الله تعالی منحصر شده است و این اطاعت تنها مختص حکمها و قوانین الله تعالی است: «إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (نور/۵۱) مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان حکم کند ، سخنشان تنها این است که می گویند : شنیدیم و اطاعت کردیم ! و رستگاران واقعی ایشانند .

در این صورت مومنین «اطاعت» خودشان را به الله تعالی (قرآن) و پیامبرش (سنت صحیح+ اولی الامر منکم) داده اند، و به عدم پذیرش تسلط و حاکمیت کفار بر خود دعوت شده اند و متوجه می شویم که هیچ راهی وجود ندارد که از طریق آن راه، کافری بر مومنی حاکمیت داشته باشد و و مادام که مؤمنان دارای ایمان راستین و کردار شایسته و بایسته باشند، هرگز الله کافران را بر مؤمنان چیره نخواهد ساخت و الله تعالی هیچ گاه برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط را باز نخواهد کرد، چنانچه الله تعالی می فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء / ۱۴۱)

این پروسه و سیستم «اطاعت» پذیری از الله و رسولش و نفی «اطاعت» از کفار پیامی به مومنین می دهد و یکی دیگر از اصول اساسی و شالوده های دیپلماسی و روابط خارجی دارالاسلام و حکومت اسلامی با دارالکفرها را معرفی می کند تحت عنوان : اصل نفی سبیل و عزتمداری برای دارالاسلام و دولت اسلامی که به عنوان یک خط قرمز در سیاست خارجی دارالاسلام عمل مسئولین و مومنین را در امر استقلال، روشن و تعیین می کند.

سبیل یعنی: راه، نفی هم در اینجا یعنی : رد، منع، بسته شدن؛ در مجموع مفهوم و معنای قاعده نفی سبیل یعنی: الله تعالی راه تسلط کفار بر دارالاسلام را منع کرده و رد می کند و هیچ راهی قرار نداده است که از چنین راهی کفار بر دارالاسلام و دولت اسلامی آن حاکمیت داشته باشند، بلکه تمام راهها را بسته است. الله تعالی می فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء / ۱۴۱) و خداوند هرگز راهی برای سلطه ی کفار بر مومنین قرار نخواهد داد (و الله تعالی تا ابد اجازه نداده که کافران کمترین تسلطی

بر مؤمنان داشته باشند و الله تعالى راهی قرار نداده که از این راه کفار بر مومنین تسلط پیدا کنند و هرگز هیچ راه سلطه ای برای کفار بر مومنین قرار نداده است)

لَنْ از ادات نفی محسوب می شود که بر سر فعل مضارع می آید و معنی آن را به آینده ی منفی تبدیل می کند، یعنی در آینده این کار هرگز انجام نمی گیرد. به عنوان مثال الله تعالى می فرماید:

- **وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ** (اعراف/۱۴۳) هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! (خویشتن را) به من نشان بده تا تو را ببینم (الله به او) گفت: (تو با این بنیه آدمی و در این جهان مادی تاب دیدار مرا نداری و) **هرگز** مرا نخواهی دید و مرا نمی بینی .

- **وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا** (اسراء/۳۷) و در روی زمین متکبرانه و مغرورانه راه مرو . چرا که تو (با پای کوبیدن قلدرانهات بر زمین) **هرگز** نمی توانی زمین را بشکافی، (و با گردن کشیدن جبارانهات بر آسمان) **هرگز** نمی توانی به بلندای کوهها برسی.

- **قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ** (توبه/۵۱) بگو: **هرگز** چیزی به ما نخواهد رسید، مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده باشد. او مولی و سرپرست ما است ، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل و اعتماد کنند و بس .

در این صورت همچنانکه در این دنیا **هرگز** نمی توانیم الله را ببینیم «لَنْ نَرَاكَ» و همچنانکه **هرگز** نمی توانی با قدمهایت زمین را بشکافی «لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ» و **هرگز** قدت به بلندای کوهها نمی رسد «وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا» پس **هرگز** الله تعالى راهی قرار نداده که کفار بر مومنین تسلط پیدا کنند «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء / ۱۴۱)

رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز می فرماید: «الإسلامُ يَعْلُو ولا يُعْلَى»^۱ «اسلام چیره می شود و سیطره پیدا می کند و بر آن چیرگی و سیطره نیست.» یا شیعیان جعفری تحت عنوان حدیث اعتلاء روایت کرده اند: «الإسلامُ يعلو ولا يعلى عليه والكفارُ بمنزلة الموتى»^۲. اسلام همیشه بر سایر مکاتب و ملل علو و برتری نسبت دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد و کافران به منزله ی مرده ها هستند.

^۱ أخرجه الروياني في (مسنده) (۷۸۳)، والدارقطني (۲۵۲/۳)، وأبو نعيم في (تاريخ أصبهان) ((۹۲/۱))
^۲ شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، ج ۴، باب ميراث اهل الملل، ص ۱۹ / الإسلام يعلو ولا يعلى عليه و الكفار بمنزلة الموتى لايحجبون و لايورثون

علاوه بر این اجماع فقها و مسلمانان بر این است که در اسلام هیچ گونه قاعده ای مبنی بر جایز بودن تسلط کافران بر مسلمانان وجود ندارد.^۳ همچنانکه هیچ راهی برای کشتن عمدی مومن بی گناهی وجود ندارد، یا هیچ راهی برای زنا کردن وجود ندارد، یا هیچ راهی برای جاسوسی بر علیه مومنین و دارالاسلام وجود ندارد، یا هیچ راهی برای سکونت اختیاری در میان سکولاریستها (یا به زبان عربی= مشرکین) وجود ندارد، یا هیچ راهی برای شرک کردن به الله وجود ندارد.

پس نمی توان تصور کرد که الله تعالی راهی را باقی گذاشته باشد که از آن راه کفار بتوانند بر مومنین تسلط پیدا کنند، بلکه تمام راهها را جهت تسلط کفار بر مومنین بسته است؛ و نمی توان در شریعت الله تعالی قانونی را پیدا کرد که در آن اجازه داده شده باشد که کفار بر مسلمین مسلط شوند و حاکمیت داشته باشند بلکه تمام آیات و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بر نفی حاکمیت کفار بر مومنین و بر نفی اطاعت از کفار و قوانین و احکام آنها و بر اساس علو و آزادی مسلمان از سلطه کفار بنا شده اند.

الله تعالی می فرماید: **وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ** (توبه/۷۱) زنان و مردان مومن همه سرپرست و ولی همدیگر هستند و کفار هیچ سرپرستی و ولایتی بر مومنین ندارند.^۴ کفار اصلی تنها می توانند بر کفار سرپرستی و ولایتی داشته باشند نه بر مومنین: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَقَعُّوهُ** **تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ** (انفال/۷۳) و کسانی که کافرند، برخی یاران و سرپرستان برخی دیگرند (و در جانبداری از باطل و بر علیه مؤمنان هم‌رأی و هم‌سنگرند. پس ایشان را به سرپرستی نگیرید) که اگر چنین نکنید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می‌دهد.

در این زمینه لازم می دانم که با مثالهایی عینی از منابع شرعی بحث را ادامه دهیم:

- کافر حتی نمی تواند به عنوان ولی و سرپرست دختر یا خواهر خودش که مسلمان شده محسوب شود^۵ و جایگاه ولی در امر ازدواج از او سلب می شود^۶. حتی ابن قدامه رحمه الله^۷ و ابن منذر رحمه الله^۸ اجماع تمام اهل علم در میان تمام سرمذهبهای اسلامی مثل مالک و شافعی و اهل رای و غیره را بیان می کنند که کافر بر دختر و زنان مسلمان ولایت و سرپرستی ندارد. و حتی کافر

^۳ ابوالفضل شکوری، فقه سیاسی، ص ۳۳۰.

^۴ ((الجامع لمسائل المدونة)) للصقلي (۷۶/۹).

^۵ المبدع، لإبراهيم بن مفلح (۳۱/۷).

^۶ تبیین الحقائق للزبلي (۹۹/۲)، / حاشیة ابن عابدین (۷۷/۳).

^۷ قال ابن قدامة: أما الكافر فلا ولاية له على مسلمة بحال بإجماع أهل العلم - منهم مالك والشافعي و أبو عبيد وأصحاب الرأي.

^۸ الإجماع (ص: ۷۸) قال ابن المنذر: أجمعوا أنَّ الكافر لا يكونُ وليًّا لابنته المسلمة. / وقال ابن المنذر: أجمع على هذا كل من نحفظ عنه من أهل العلم.

به عنوان شاهد بر عقد ازدواج زن و مرد مسلمان پذیرفته نمی شوند و این رای حنفی^۹ و مالکی^{۱۰} و شافعی^{۱۱} و حنبلی^{۱۲}، چهار مذهب معروف به اهل سنت است چون الله تعالی امر می کند که از خودتان دو مرد عادل گواه گیرید: **وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِّنْكُمْ (طلاق/۲)** و کفار از ما نیستند. در صورتی که زن از کفار اهل کتاب و مرد مسلمان باشد باز در مذهب امام شافعی^{۱۳} و حنبلی^{۱۴} و محمد شیبانی و دیگران از حنفی^{۱۵}ها باز شاهد های بر عقد باید مسلمان باشند.

- به دلیل خلع ولایت شخص کافر بر زن و دختران مسلمان، این دختران و زنان می توانند بدون اجازه ی این پدر و برادر و اطرافیان کافر به تنهایی به سوی دارالاسلام مهاجرت کنند. الله تعالی در مورد این زنان و دختران مهاجر می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَاْمْتَحِنُوهُنَّ ۗ إِنَّهُنَّ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ ۚ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ ۗ** ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمن به سوی شما مهاجرت کردند، ایشان را بیازمائید - خداوند از ایمان آنان آگاهتر است (تا شما) - هرگاه ایشان را مؤمن یافتید، آنان را به سوی کافران برنگردانید. این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند **.....ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ ۗ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (ممتحنه/۱۰)**.. اینها حکم خدا است، و خدا است که در میانتان فرمانروائی و داوری می کند، و او آگاه کار بجا است.

- زن مسلمان به نکاح کافر در نمی آید. **لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ (ممتحنه/۱۰)** این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. چون شوهر بودن هم نوعی ولایت و قومیت و رهبریت است. و ولایت و سرپرست شدن کافر بر مسلمان حرام است.^{۱۶}

- اگر شوهر زنی مرتد و کافر شد زنش هم بر وی حرام می شود و نکاحش باطل می گردد و عامل کافر شدن باعث سقوط ولایت و سرپرستی تمام «کفار گانه»ی آشکار بر مومنین می گردد.^{۱۷}

جالب است بدانید که شخص **مرتد** نه تنها بر زن مسلمان ولایت و سرپرستی ندارد بلکه بر زنان

^۹ (الفتاوی الهندیة) (۲۶۷/۱)

^{۱۰} (الكافي) لابن عبد البر (۸۹۲/۲)، (مختصر خليل) (ص: ۲۲۲)

^{۱۱} (روضۃ الطالبین) للنووي (۴۵/۷).

^{۱۲} (كشاف القناع) للبهوتي (۶۵/۵)، (مطالب أولي النهی) للرحیبانی (۸۲/۵).

^{۱۳} (العزیز شرح الوجیز) للرافعی (۵۱۷/۷). ویُنظر: (كفاية الأخیار) للحصني (ص: ۳۵۸).

^{۱۴} (كشاف القناع) للبهوتي (۶۶/۵)، (مطالب أولي النهی) للرحیبانی (۸۲/۵).

^{۱۵} (بدائع الصنائع) للکاسانی (۲۵۳/۲).

^{۱۶} (تفسیر البغوي) (۹۸/۸)، (تفسیر البيضاوي) (۲۰۶/۵)

^{۱۷} (العذب النمير) للشنقيطي (۲۱۱/۵).

کافر اصلی و حتی بر زن مرتدی مثل خودش هم ولایتی برایش نمی ماند و این قول چهار مذهب حنفی^{۱۸} و مالکی^{۱۹} و شافعی^{۲۰} و حنبلی^{۲۱} است.

- در کنار این حتی نمی توان با زن سکولار (یا به زبان عربی = مشرک) ازدواج کرد و سرپرستی فرزندان در داخل منزل را نیز به این زنان سکولار سپرد، و نمی توان زن مسلمان را نیز به نکاح سکولاریستها (به زبان عربی = مشرکین) در آورد. الله تعالی می فرماید: **وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ ۚ وَلَآئِمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ ۚ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا ۚ** و با زنان مشرک (سکولار) تا ایمان نیاورند ازدواج نکنید، و بی گمان کنیز مؤمنی از زن (آزاد) سکولاری بهتر است، اگرچه (زیبائی یا ثروت یا موقعیت او) شما را به شگفتی انداخته باشد (و دلباخته او بوده باشید)، و (زنان و دختران خود را) به ازدواج مردان سکولار در نیاورید، مادامی که ایمان نیاورند. **وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ ۚ وَلَا أَعْجَبُكُمْ ۚ** و بی گمان غلام مؤمنی از مرد سکولاری بهتر است اگرچه (زیبائی یا ثروت یا موقعیت او) شما را به شگفتی انداخته باشد **أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ۚ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۚ وَبَيِّنَ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ** (بقره/۲۲۱). آنان (اعم از زنان یا مردان سکولار) به سوی آتش (دوزخ) دعوت می کنند و خدا به سوی بهشت و آمرزش به فرمان خود و توفیق خویش دعوت می کند، و خدا آیات خود را برای مردم روشن می سازد تا این که (یادآوری برای آنها باشد و) یادآور شوند.

الشَّافِعِيُّ^{۲۲}، وابنُ المُنْذِرِ^{۲۳}، والبَغَوِيُّ^{۲۴}، وابنُ قُدَامَةَ^{۲۵}، والقرطبي^{۲۶}، وابنُ تيمية^{۲۷} در این زمینه اجماع تمام علماء و مذاهب اسلامی را آورده اند.

- فرزندی مسلمان به حضانت اشخاص کفار در نمی آید و کفار نمی توانند فرزندان بی سرپرست مسلمین را سرپرستی کنند چون سرپرستی کردن هم نوعی ولایت و رهبری است. در این زمینه

^{۱۸} ((تبيين الحقائق)) للزيلعي (۲۷۷/۴)، ((الفتاوى الهندية)) (۲۸۴/۱)

^{۱۹} ((منح الجليل شرح مختصر خليل)) لعليش (۲۹۱/۳). ويُنظر: ((التوضيح في شرح مختصر ابن الحاجب)) لخليل بن إسحاق (۵۶۶/۳).

^{۲۰} ((روضة الطالبين)) للنووي (۶۷/۷)، ((مغني المحتاج)) للشريني (۱۵۶/۳)، ((نهاية المحتاج)) للرملي (۲۴۰/۶).

^{۲۱} ((الفروع)) لابن مفلح (۳۵۶/۱)، ((الإتصاف)) للمرداوي (۳۲/۱۲).

^{۲۲} قال الشافعي: (لم يختلف الناس فيما علمنا- في أن الزانية المسلمة لا تحل لمشرك وثني ولا كتابي، وأن المشركة الزانية لا تحل لمسلم زان ولا غيره؛ فإجماعهم على هذا المعنى في كتاب الله حجة). ((الأم)) (۱۵۹/۵).

^{۲۳} قال ابن المنذر: (أجمع أهل العلم أن عقد نكاح الكافر على المسلمة باطل). ((الأوسط)) (۳۰۵/۹). ويُنظر: ((المغني)) لابن قدامة (۱۶۹/۷).

^{۲۴} قال البيهقي: (قوله تعالى: وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا هذا إجماع: لا يجوز للمسلمة أن تنكح المشرك). ((تفسير البيهقي)) (۲۵۶/۱).

^{۲۵} قال ابن قدامة: (الإجماع المنعقد على تحريم تزوج المسلمات على الكفار). ((المغني)) (۱۵۵/۷).

^{۲۶} قال القرطبي: (أجمعت الأمة على أن المشرك لا يطأ المؤمنة بوجهه). ((تفسير القرطبي)) (۷۲/۳).

^{۲۷} قال ابن تيمية: (اتفق المسلمون على أن الكافر لا يرث المسلم، ولا يتزوج الكافر المسلمة). ((مجموع الفتاوى)) (۳۶/۳۲).

شافعی ها^{۲۸} و حنبلی ها^{۲۹} و مالکی ها^{۳۰} و ظاهری ها^{۳۱} و غیره یک رای هستند و عده ای گفته اند جمهور مذاهب اسلامی متفق هستند^{۳۲} رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَدُّ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ**^{۳۳} هر انسانی که متولد می شود، بر اساس فطرت به دنیا می آید و پدر و مادرش هستند که او را یهودی، نصرانی یا مجوس می کنند. پس باید از این مصیبت برای فرزندان مسلمین پیش گیری کرد.^{۳۴}

- تمام علماء متفق هستند که شخص مسلمان نمی تواند به عنوان برده ی شخص کافر درآید و چنانچه چنین اتفاقی بیافتد باید آن را نقض کرد. چون نوعی ولایت کافر بر مسلمان است.
 - امامت نمازها برای کافر هم صحیح نیست و شخص کافر نمی تواند به عنوان امام نماز مسلمین باشد و تمام علمای مذاهب مختلف اسلامی در این زمینه اتفاق دارند که چنین امامت و نمازی باطل است^{۳۵} چون نماز مسلمین هیچ ربطی به کفار ندارد و این کفار اهل نماز مسلمین نیستند^{۳۶} و چنین نمازی برای چنین کافری صحیح نیست حالا چگونه می تواند برای دیگران صحت داشته باشد؟^{۳۷}
 - همین دلیل هجرت به دارالاسلام بر غیر معذورین واجب می شود، و مسلمین باید از حاکمیت دارالکفرها به حاکمیت دارالاسلامها هجرت کنند. اینهم باز به این دلیل است که الله تعالی راهی قرار نداده که کافری بر مومنین مسلط شود حتی در دارالکفرها.
- در دارالکفرها نیز سرپرستی و ولایت و رهبری کفار و قوانین کفری آنها بر مسلمین ممنوع و حرام است به همین دلیل هجرت به دارالاسلام بر غیر معذورین واجب است و مسلمین باید از حاکمیت دارالکفرها به حاکمیت دارالاسلامها هجرت کنند اینهم به این دلیل است که الله راهی را قرار نداده که کافران بر مومنین مسلط شوند.

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ ، لا إِلَهَ إِلا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ

^{۲۸} ((تحفة المحتاج)) لابن حجر الهيتمي (۳۵۸/۸)، ((نهاية المحتاج)) للرملي (۲۲۹/۷).
^{۲۹} ((الإقناع)) للحجاوي (۱۵۸/۴)، ((كشاف القناع)) للبهوتي (۴۹۸/۵)
^{۳۰} ((منح الجليل)) لعليش (۴۲۶/۴). وينظر: ((مناهج التحصيل)) للرجاجي (۱۵۳/۴).
^{۳۱} لكنه يرى أن الأم الكافرة أحق بالطفل في مدة الرضاع؛ قال ابن حزم: ((الأم الكافرة أحق بالصغيرين مدة الرضاع، فإذا بلغا من السن والاستغناء مبلغ الفهم، فلا حضانة لكافرة ولا لفاسقة)). ((المحلى)) (۱۴۳/۱۰).
^{۳۲} قال ابن تيمية: ((الجمهور على أنه لا حضانة لكافر، وهو مذهب مالك، والشافعي، والبصريين؛ كسوار، وعبد الله بن الحسن)). ((المستدرک على مجموع الفتاوى)) (۹۰/۵). وقال الصنعاني: ((ذهب الجمهور إلى أنه لا حق لها مع كُفرها)). ((سبل السلام)) (۳۳۳/۲).
^{۳۳} رواه البخاري (۱۳۸۵)، ومسلم (۲۶۵۸).
^{۳۴} ((زاد المعاد)) لابن القيم (۴۱۰/۵)، ((سبل السلام)) للصنعاني (۲۲۹/۳).
^{۳۵} قال ابن حزم: ((والصلاة خلف من يدري المرء أنه كافر، باطل... وهذا لا خلاف فيه من أحد)). ((المحلى)) (۳۷۱/۲).
^{۳۶} ((المجموع)) للنووي (۲۵۰/۴).
^{۳۷} ((كشاف القناع)) للبهوتي (۴۷۵/۱).

اصل نفی سبیل و عزت اسلامی (۲) (قسمت ۱۷)

- در مورد شرایط رهبر دولت اسلامی و دارالاسلام هم عرض شد که یکی از شروط زیر بنائی رهبر دارالاسلام این است که باید مسلمان باشد.

در دارالاسلام امام و رهبر جانشین نبوت در امر پاسداری از دین الله و تطبیق و حکم کردن بر اساس دین الله در دنیا و مدیریت امور دنیا بر اساس قانون شریعت الله است. الله تعالی می فرماید: **وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ** و بر تو (ای پیغمبر) کتاب را نازل کردیم که ملازم حق، و موافق و مصدق کتابهای پیشین، و شاهد و حافظ آنها است. **فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ** (مائده/۴۸) پس میان آنان بر طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان. حالا اگر رهبر مسلمانی مرتد شود باید برداشته شود و هیچ ولایتی بر مسلمین ندارد.

عباده بن صامت رضی الله عنه می گوید: **دَعَانَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا:** رسول الله صلی الله علیه وسلم ما را فراخواند و با ایشان بیعت کردیم و مضمون عهدهی که از ما گرفت این بود که: **أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ، فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا، وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا،** از ایشان در خوشی و ناخوشی و سختی و راحتی و ترجیح دادن دیگران بر ما اطاعت و پیروی کنیم **وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمَرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ**^{۳۸} و اینکه با صاحبان حکم در گیر نشویم، و فرمود: مگر اینکه خودتان از آنان کفر آشکار و واضحی را مشاهده کنید که برای آن در نزد خداوند دلیل قاطعی وجود دارد.

امام ماوردی رحمه الله می گوید: امامت و رهبریت موضوعی جهت جانشینی نبوت در حراست و پاسداری از دین و سیاست دنیاست، و عقد این امامت و رهبری برای کسی که باید چنین وظایفی را در امت عهده دار شود واجب است.^{۳۹}

^{۳۸} بخاری ۷۰۵۵

^{۳۹} "الأحكام السلطانية"، ص ۵. / الإمامة موضوعة لخلافة النبوة في حراسة الدين وسياسة الدنيا، وعقدها لمن يقوم بها في الأمة واجب

به نظر شما چگونه کسی که به محتوا و مفاهیم چهار گانه ی دین برای اسلام یا حتی کلیت اسلام ایمان ندارد می تواند چنین وظیفه ای را انجام دهد؟ چگونه امانت حراست و پاسداری از دین الله و مومنین باید به کسی سپرده شود که در اساس به آن و قوانین آن اعتقادی ندارد؟ این کافر با پذیرش کفر به نفس خودش خیانت کرده و به دین الله خیانت کرده و با کفرش به الله خیانت کرده، **إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ**. (حج / ۳۸) مسلماً الله از مومنین دفاع می کند. مسلماً خداوند خیانت پیشگان کافر را دوست نمی دارد.

پس چنین خائنی چگونه مورد اعتماد است که دین و دارالاسلام و جان و مال و ناموس و آبروی مسلمین به وی سپرده شود؟ اگر روزی مومنین دارای قدرتی جهت آزاد سازی سرزمینهای تحت حاکمیت دارالکفرها شدند آیا اگر این رهبر نصرانی باشد جهت فتح سرزمینهای نصرانی و تطبیق قانون شریعت الله در این سرزمینها با هم کیشان خود خواهد جنگید؟ یا اگر یهودی یا مجوس یا سکولار باشند؟ هر کسی کمی عقل داشته باشد و بر مبانی و اصول دین اسلام هم آگاهی نداشته باشد می داند که چنین توهمی تنها مختص انسانهای فریب خورده و عقب مانده است.

الله تعالی می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بِطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُوا مَا عَنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ** (آل عمران/۱۱۸). ای کسانی که ایمان آورده اید ! از غیر خود محرم اسرار برنگزینید، آنان از هرگونه شر و فسادی در حق شما کوتاهی نمی کنند. آنان آرزوی رنج و زحمت شما را (در دل) دارند دشمنانگی از دهان آنان آشکار است ، و آنچه در دل دارند بزرگتر است. ما نشانه هائی را (که بتوان با آنها دشمن را از دوست باز شناخت) برای شما بیان کردیم اگر اهل عقل و درایت هستید.

زمانی که این کفار در این گونه مسائل کاملاً شخصی و فردی نمی توانند به عنوان محرم اسرار مومنین قرار گیرند آنوقت چگونه می توانند امام و رهبر مومنین در امور حکومتی شوند که امنیت در دین و دارالاسلام و جان و ناموس و مال و عقل و آبرو مومنین به این حاکمیت بسته است؟

الله تعالی می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا** (نساء/۱۲۴) ای کسانی که ایمان آورده اید ! کافران را به جای مؤمنان به سرپرستی نگیرید . مگر می خواهید حجت و برهان آشکاری علیه خود به دست خدا دهید (بر این که شما هم جزو منافقانی؟ چون تنها منافقین هستند که ادعای مسلمان بودن دارند اما می خواهند کفار سرپرست آنها شوند) .

بر این اساس امام ابن عابدین حنفی رحمه الله می گوید: کافر بر مسلمان ولایت و سرپرستی ندارد چه ولایت و سرپرستی عامه و چه خاصه، کافر نمی تواند امام و رهبر بر مسلمین شود، و کافر نمی توان بر مسلمین قاضی شود، و کافر نمی تواند شاهد در میان مسلمین باشد، و در ازدواج زن مسلمان ولایت و سرپرستی ندارد، و حضانت و سرپرستی مسلمان هم به کافر داده نمی شود و نمی تواند ولی و وصی چنین مسلمان شود.^{۴۰}

همچنین امام کاسانی حنفی رحمه الله در بدائع الصنائع می گوید: جایز نیست که حاکمیت و فرمانروائی کافر بر مسلمان درج و ثبت شود. همچنین می گوید: کافر از اهل سرپرستی و ولایت بر مسلمان نیست چون شرع ولایت کافر بر مسلمان را قطع کرده است. الله تعالی می فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (نساء / ۱۴۱) و رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «الإسلام يعلو ولا يُعلَى»^{۴۱} اینهم به این دلیل است که اثبات ولایت و سرپرستی کافر بر مسلمان منجر به دلیل شدن مسلمان در برابر کافر می شود و این جایز نیست.^{۴۲}

متقی هندی از بزرگان حنفی مذهب که در سال ۹۷۷ق وفات کرده اجماع علمای مسلمین تا زمان خودش مبنی بر حرام بودن حاکمیت کفار بر دارالاسلام و مسلمین را آورده است^{۴۳}

قاضی عیاض مالکی رحمه الله هم می گوید: علماء اجماع دارند که امامت و رهبریت برای کافر منعقد نمی شود و چنانچه رهبر مسلمانی هم کافر شود از مقامش عزل می گردد.^{۴۴} امام السفاقي مالکی رحمه الله نیز می گوید: علمای مسلمین اجماع دارند که اگر خلیفه ای به سوی کفر یا بدعتی تبلیغ کرد بر علیه و قیام و انقلاب می شود.^{۴۵}

^{۴۰} « لا ولاية لكافر على مسلم، لا ولاية عامة ولا خاصة، فلا يكون الكافر إماماً على المسلمين، ولا قاضياً عليهم، ولا شاهداً، ولا ولاية له في زواج مسلمة، ولا حضانة له لمسلم، ولا يكون ولياً عليه ولا وصي

^{۴۱} أخرجه الروياني في (مسنده) (۷۸۳)، والدارقطني (۲۵۲/۳)، وأبو نعيم في (تاريخ أصبهان) ((۹۲/۱)

^{۴۲} "ولا يجوز أن يثبت للكافر ولاية السلطنة على المسلمين" وقال أيضاً: "الكافر ليس من أهل الولاية على المسلم لأن الشرع قطع ولاية الكافر على المسلمين قال الله تعالى {ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً} وقال صلى الله عليه وسلم «الإسلام يعلو ولا يعلو» ولأن إثبات الولاية للكافر على المسلم تشعير بإذلال المسلم من جهة الكافر وهذا لا يجوز".

^{۴۳} كنز العمال، ج ۱ صص ۶۶ و ۷۷، بنقل از صرامی، جایگاه قاعده «نفی سبیل» در سیاست های کلان نظام اسلامی، ۱۳۸۹ش، مجله حکومت اسلامی.

^{۴۴} "شرح صحيح مسلم" للنووي (۳۱۵ / ۶). وَقَالَ الْقَاضِي عِيَّاضُ أَجْمَعَ الْعُلَمَاءَ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَةَ لَا تَنْعَقِدُ لِكَاْفِرٍ وَعَلَى أَنَّهُ لَوْ طَرَأَ عَلَيْهِ الْكُفْرُ انْعَزَلَ قَالَ وَكَذَا لَوْ تَرَكَ إِيمَانَهُ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَالْحَجَّ وَالصَّوْمَ وَالْبُرْءَ لِلدُّعَاءِ إِلَيْهَا قَالَ وَكَذَلِكَ عِنْدَ جُمْهُورِهِمُ الْبِدْعَةُ قَالَ وَقَالَ بَعْضُ الْبَصْرِيِّينَ تَنْعَقِدُ لَهُ وَتُسْتَدَامُ لَهُ لِأَنَّهُ مُتَأَوَّلٌ قَالَ الْقَاضِي فَلَوْ طَرَأَ عَلَيْهِ كُفْرٌ وَتَغْيِيرٌ لِلشَّرْعِ أَوْ بَدْعَةٌ خَرَجَ عَنِ حُكْمِ الْوَلَايَةِ وَسَقَطَتْ طَاعَتُهُ وَوَجِبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ الْقِيَامُ عَلَيْهِ وَخَلْعُهُ وَنَصَبُ إِمَامٍ عَادِلٍ إِنْ امْتَنَّهُمْ ذَلِكَ فَإِنْ لَمْ يَقَعْ ذَلِكَ إِلَّا لِطَائِفَةٍ وَجَبَ عَلَيْهِمُ الْقِيَامُ بِخَلْعِ الْكَاْفِرِ

^{۴۵} إرشاد الساري بشرح صحيح البخاري (۲۱۷ / ۱۰) أجمعوا على أن الخليفة إذا دعا إلى كفر أو بدعة يثار عليه

ابن منذر شافعی هم می گوید: تمام اهل علم بر این امر اجماع دارند که به هیچ عنوان کافر ولایت و سرپرستی بر مسلمان ندارد^۶

ابن حجر شافعی هم می گوید: به اجماع مسلمین، امام و رهبر به دلیل کافر شدن از مقام خودش عزل می شود «يُنْعَزَلُ بِالْكَفْرِ إِجْمَاعًا»، در این صورت بر هر مسلمانی واجب است که به عزل این رهبر برخیزد، هر کسی به این امر مهم برخاست دارای ثواب و پاداش است و هر کسی هم که سازش کرد گناهکار می گردد و هرکسی هم که در قیام جهت عزل این رهبر ناتوان بود باید از آن زمین هجرت کند.^۷

ابن التین از داودی - همانطور که در فتح الباری ذکر شده - قول به واجب بودن قیام علیه حاکم در صورتی که کافر شود، را نقل کرده است.^۸ امام نووی رحمه الله و دیگران هم چنین دیدگاهی را بیان کرده اند به گونه ای که تمام علمای مذاهب اسلامی بر چنین فتوایی اتفاق دارند، و احادیثی که به صبر در برابر رهبران ظالم و اهل جور دعوت می دهند در مورد رهبرانی است که ظلم و فسق آنها به کفر بواح «إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ» نرسیده است.

دارودسته ی منافقین (= سکولارزده ها) هم اکنون شبیه اندازی می کنند که حاکم کافر عادل بهتر از حاکم مسلمان ظالم است. چرا؟ چون می گویند: کافر کفرش به خودش بر می گردد و عدلش به همه و مسلمان اسلامش برای خودش است و ظلمش برای مخالفین!!

اولاً الله تعالی امر کرده که باید بر اساس قانونی که نازل کرده است در بین مردم حاکمیت و حکومت شود و کسانی که بر اساس آنچه که الله تعالی نازل کرده حکم نمی کنند کفاری هستند که به الله و خودشان و سایر بندگان الله و دین الله خیانت کرده اند و مومنین نباید از چنین خائنینی دفاع کنند: **إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا** (نساء/ ۱۰۵) ما کتاب به حق بر تو نازل کرده ایم تا میان مردمان طبق آنچه خدا به تو نشان داده است حکم کنی، و مدافع خائنان مباش.

این مدافعین خائنین باید بدانند که رهبر مسلمان در مواردی محدود و خاص آنها نسبت به بخشی از افراد جامعه که مخالفین هستند دچار ظلم می شود و شامل همفکران و هم مسیران خودش نمی شود که با این ظلمها از اسلام خارج نمی شود و در صورت توان و برآورده شدن شرایط حتی می توان کجروی های او

^۶ نقله عنه ابن القيم في "أحكام أهل الذمّة" (۲/ ۷۸۷) إنه قد "أجمع كل من يحفظ عنه من أهل العلم أنّ الكافر لا ولاية له على المسلم بحال"
^۷ "فتح الباري" (۱۳/ ۱۲۳). إن الإمام "ينعزل بالكفر إجماعاً، فيجب على كل مسلم القيام في ذلك، فمن قوي على ذلك فله الثواب، ومن داهن فعليه الإثم، ومن عجز وجبت عليه الهجرة من تلك الأرض"
^۸ فتح الباری ۸/۱۳

را با شمشیر هم راست کرد همان چیزی که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم به خلیفه ی رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتند، اما حاکم کافر با آنکه ممکن است جامعه ای چون دارالکفر ملکه ی بلقیس در یمن را به وجود آورد یا جامعه ای چون دارالکفر قریش در مکه را به وجود آورد که در آن گرسنه ای وجود نداشت و امنیت هم برای هر کسی که مخالفتی با قوانین آنها نداشت وجود داشت، و حکام کافر این سرزمینها ممکن است در مسائل اقتصادی و آزادی های خاصی اهل عدالت باشد اما باز باید جهت «تحکیم قوانین شریعت الله» همچون سلیمان و پیامبر خاتم بر علیه آنها قیام کرد. چون هدف خلق انسان تنها مسائل مادی و آزادی در بهره گیری از این مسائل مادی نیست بلکه هدف خلقت انسان و جن مختص کردن تمام جوانب عبادت برای الله تعالی است: **وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ** (ذاریات/۵۶)

پس عادل بودن تنها زمانی است که طبق قانون شریعت الله حکم شود و کافر «با وجود قانون شریعت الله» بر اساس شرک و قوانین کفری حکم می کند که ظلمی بالاتر از آن و ظالم و ستکاری بالاتر از آن وجود ندارد؛ ثانیاً: حاکم مسلمان، ظلم آن هر اندازه هم باشد به اندازه ی ظلم کافر نمی رسد، و ضرر حاکم مسلمانی که مواردی از ظلم به بندگان در او وجود دارد «اخف الضررین» است به نسبت ظلم حاکم کافری که در بعضی از مسائل مادی و آزادی های شخصی و اخلاق عمومی اهل عدالت باشد.

این حاکم کافر حتی اگر به پای ملکه ی بلقیس یا کفار سکولار قریش هم در تامین «**أَطَعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ**» برسند باز خائنینی هستند که با خیانت به الله و دین الله و مومنین مرتکب بزرگترین ظلم یعنی کافر شدن شده اند. الله تعالی می فرماید: **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا** (انعام/۱۵۷) پس چه کسی ستمکارتر از کسی خواهد بود که آیات خدا را تکذیب کند و از آنها رویگردان شود؟

ظلم به الله و ظلم به قانون شریعت الله و رویگردانی از تحکیم قانون شریعت الله بزرگترین ظلم است و بدون شک حاکم مسلمانی که راههای عبادت کامل را برای مومنین فراهم کرده و مومنین می توانند به تمام شریعت الله «عمل» کنند اما در بعضی از مسائل دچار ظلمهایی در حق الناس می شود بسیار بهتر از حاکم کافری است که «قانون شریعت الله» را کنار گذاشته و قانون یکی از زکفار ۶گانه را به جای آن قرار داده و راههای عمل به تمام اسلام و عبادت کامل را بسته و در حق الله و دین الله دچار ظلم بزرگ و خیانت شده اما در بعضی از مسائل اقتصادی و امنیتی که مخالفتی با قوانین خودش ندارد اهل عدالت است. رسول الله صلی الله علیه وسلم بر قیام بر علیه امام و رهبر ظالم منع کرده و قیام بر علیه رهبری که دچار کفر بواحی شده است را حلال کرده است.

البته باید عرض کنم که منظور دارودسته‌ی منافقین (= سکولارزده‌ها) از کافر عادل در وضع موجود کفار یهودی یا نصرانی یا مجوس و صابئین نیست، چون اینها در کل با حاکمیت بر اساس قوانین شریعت الله تعالی مشکل دارند بلکه منظورشان کفار سکولار (یا به زبان عربی = مشرک) است و این دلیل شده‌ها می‌خواهند به بهانه‌های اقتصادی و تکثر گرائی و امنیتی کنونی جوامع کفار سکولار - که هرگز به پای آنچه در سرزمین مشرک ملکه بلقیس و جامعه‌ی سکولار قریش نمی‌رسد- حاکمیت کفار سکولار بر مسلمین را مشروع بدانند و غیر مستقیم مسلمین را به پذیرش حاکمیت این کفار سکولار تسلیم کنند و عمل انقلابی مخالفین این نظامهای سکولار مثل عمل انقلابی سلیمان علیه السلام و یا عمل انقلابی رسول الله صلی الله علیه وسلم و تما پیروان صادق آنها را زیر سوال ببرند و حتی نادرست نشان بدهند.

البته دارودسته‌ی منافقین (= سکولارزده‌ها) تنها بر مسائل ترقی مادی دارالکفرهای سکولار که اکثراً از چپاول سایر سرزمینها به وجود آمده و نیز بر رهائی و تکثر گرائی حزبی و رهائی‌های فردی سکولاریستی این جوامع انگشت گذاشته‌اند که خودشان در سایه‌ی چنین رهائی‌های هر غلطی دلشان خواست می‌توانند در لباس اسلام و مسلمان انجام دهند.

در مسائل مادی «عملاً» رفاه اقتصادی و امنیت «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» مکه را که قرن‌ها طول کشیده تا اهل مکه به این درجه از رفاه و امنیت رسیده و الله تعالی بر این رفاه و امنیت گواهی داده‌ها برجسته می‌کنند، و در جوامع سکولار به اصطلاح پیشرفته‌ی اقتصادی سکولار هم که چند قرن طول کشیده تا با تاراج اموال سرزمینهای دیگر به اینجا برسند را برجسته کرده و نشانه‌ی عدل می‌دانند، بعد : دارالاسلام مدینه که تازه تأسیس شده و در معرض انواع محاصره‌های اقتصادی و نظامی و حتی در معرض جنگ احزاب هم قرار گرفته و بی‌خانمانها و مسکینهائی چون «اصحاب صفه» در دارالاسلام تحت حاکمیت رسول الله صلی الله علیه وسلم را برجسته می‌کنند و امروزه هم مشکلات اقتصادی دارالاسلام کنونی مسلمین را که از علل مختلفی منجمله عامل خارجی کفار سکولار سرچشمه گرفته است را برجسته کرده و نشانه‌ی ظلم معرفی می‌کنند؛ و در نهایت بعد از اینهمه به در و دیوار زدن می‌خواهند مخاطب آنها به این نتیجه برسد که اشکالی ندارد حاکمیت ابوجهل و ابولهب و عبدالله ابن ابی به جای حاکمیت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر مسلمین قرار گیرد، یا حاکمیت آمریکا و انگلیس و فرانسه و چین و روسیه و سایر کفار جهانی و مزدوران سکولار محلی آنها به جای حاکمیت رهبران مسلمان دارالاسلام قرار گیرد . اینها تنها اسم رهبران را می‌آورند و عملاً هم قانون شریعت الله را کنار می‌زنند و

هم اطاعت کردن مسلمین را برای این کفار می خواهند در حالی که الله تعالی از دادن اطاعت به کفار نهی کرده و در عوض کفر به طاغوت و انکار کردن کفار را امر کرده است.

دارودسته ی منافقین (= سکولارزده ها) می خواهند کسی را که الله تعالی ذلیلش کرده است را بر کسی که الله تعالی به او عزت داده است برتری بیخشند، «**مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ**» (صافات/۱۵۴) مگر الله تعالی نمی فرماید: **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ** (سجده/۱۸) آیا کسی که مؤمن بوده است، همچون کسی است که فاسق بوده است؟! (نه، هرگز! این دو) برابر نیستند. و فسق در اینجا فسق اکبر است، چگونه اینها کافر را بر مسلمان برتری می دهند؟

پس چه در مسائل فردی و چه در مسائل اجتماعی و حکومتی هیچ راهی برای تسلط کفار بر مومنین و دارالاسلام وجود ندارد؛ در کنار این، قاعده ی نفی سبیل می تواند بسیاری از قراردادهای بین مسلمین با کفار را هم خنثی کند، و به اصطلاح حق وتو دارد؛ یعنی با آنکه در عهد و پیمانها وفای به عهد واجب است اما اگر عهدی بسته شود که طی آن اصل حاکمیت شریعت الله و استقلال دارالاسلام در خطر بیافتد قاعده ی نفی سبیل وارد میدان می شود و پیمانی که با دارالکفر بسته شده است را خنثی می کند.

اجازه بدهید با دو مثال این خنثی سازی و حق وتو ی قاعده ی نفی سبیل را توضیح دهیم: الله تعالی به مومنین امر می کند و می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** (مائده/۱) «ای کسانی که ایمان آورده اید، به پیمانها [پیمان] وفا کنید». اما اگر بعد از بستن پیمان مشخص شد که چنین پیمانی از نظر شریعت الله حرام است و از آن نهی شده و در اصل فاسد باشد یا با اسباب و علت های فاسد شود، چنین پیمانی چه در معاملات ربوی و تجاری باشد چه در عقد نکاح و... واجب است که فسخ و باطل شوند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید:

- **الصُّلْحُ جَائِزٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا صُلْحًا أَحَلَّ حَرَامًا أَوْ حَرَّمَ حَلَالًا**. صلح میان مسلمانان جایز است، مگر صلحی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند. وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: **المسلمون على شروطهم**.^{۴۹} مسلمانان بر شروط خود هستند و موظف به جرا و مراعات آن می باشند.

^{۴۹} أخرجه أبو داود (۳۵۹۴)، وابن الجارود في ((المنتقى)) (۱۰۰۱)، وابن حبان (۵۰۹۱) /

- « المسلمون على شروطهم ، إلا شرطاً أحلَّ حراماً أو حرمَ حلالاً »^{۵۰} مسلمانان باید به شروط خویش وفاکنند و عمل به شروط الزامی است مگر شرطی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند (که عمل بدان الزامی نیست).
- شیعیان جعفری هم در این زمینه از ابی عبدالله رضی الله عنه روایت کرده اند که : « الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ إِلَّا كُلَّ شَرْطٍ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَلَا يَجُوزُ »^{۵۱} مسلمانان لازم است پای بند قرار داده‌ها و شروط خویش باشند مگر هر شرطی که مخالف کتاب خداوند باشد که آن جایز نیست. حالا یک مسلمان با کافری پیمان می بندد که برایش کار کند. این مسلمان تنها در صورتی می تواند برای کافری کار کند که کار سه شرط داشته باشد:

- ۱- خود کار حلال باشد و با کرامت مومنین منافات نداشته باشد
- ۲- کاری نباشد که به مسلمین و دارالاسلام ضرر برساند. مثل جاسوسی کردن یا کار کردن در بخشهای نظامی و تبلیغی و علمی و... دارالکفرها بر علیه دارالاسلام و خیانت به مومنین و دارالاسلام
- ۳- کاری نباشد که باعث ذلت و خواری مسلمان شود مثل پذیرائی کردن با گوشت خوک یا شراب و...

حالا :

- اگر مسلمانی با کافری پیمانی بست و متوجه شد یکی از این شروط رعایت نشده است،
 - یا کافری شروطی غیر شرعی گذاشته باشد،
 - یا مسلمانی با کفاری پیمانی بست و نمی دانست که این شروط را باید رعایت کند
- به محض آگاهی و برطرف شدن جهلش می تواند به صورت یکجانبه پیمان و معامله ی خودش را فسخ و باطل کند چون از روی جهل مرتکب کار ممنوع شده ای شده است و دارای یکی از عذرهای معتبر شرعی می باشد، یا فریب خورده است و عنصر فریب در هر معامله و پیمانی باعث فسخ شدن معامله می گردد .

^{۵۰} ترمذی ۱۳۵۲

^{۵۱} حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۳۵۳، أبواب الخیار، باب ۶، ح ۲ / « الفقیه » ج ۳، ص ۲۰۲، ح ۳۷۶۵، باب الشرط والخیار فی البیع، « تهذیب الأحکام » ج ۷، ص ۲۲، ح ۹۳، باب عقود البیع، ح ۱۰ / « دعائم الإسلام » ج ۲، ص ۴۴، ح ۱۰۶، « مستدرک الوسائل » ج ۱۳، ص ۳۰۰، أبواب الخیار، باب ۵، ح ۱ /

در مساله ی معامله ی اقتصادی هم باز می بینیم که در خیار العُبن (ضرر) : فروشنده یا مشتری در معامله ی کالایی ضرر زیادی به او وارد می شود که از رسم و عرف شرعی خارج است در چنین حالتی شخص فریب خورده است و به دلیل جهل از قیمت اصلی متحمل ضرر زیادی شده است و اختیار دارد که کالا را نگهدارد یا معامله را فسخ نماید. در خیار تدلیس (فریب دادن) در معامله هم باز قاعده همین است؛ در هنگام خیانت و دروغ و غش در معامله یا وجود عیب هم باز پس از بستن قرارداد می توان معامله را فسخ کرد.

اینها مواردی هستند که جهت حفظ منافع مادی و معنوی شخصی می توان معاهده و پیمانی که بسته شده است را فسخ کرد، حالا جهت حفظ منافع مادی و معنوی دارالاسلام و استقلال دولت اسلامی هر معاهده و پیمانی که با دارالکفرها بسته شود و به نحوی به این منافع مادی و معنوی دارالاسلام ضرری برسانند قاعده ی نفی سبیل وارد میدان می شود و این پیمان و معاهده را فسخ و باطل می کند.

باید به سخن الله تعالی در مورد کفار اهل کتاب و کفار مشرک (سکولار) اعتماد داشته باشیم که می فرماید: **مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ.** (بقره/ ۱۰۵) کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان، دوست نمی دارند خیر و برکتی از جانب خدایان بر شما نازل گردد و به شما دست دهد.

در این صورت باید انتظار داشته باشیم که کفار خیر مومنین و دارالاسلام را نخواهند و در پیمانهای خود دچار غل و غش و فریب و غدر شوند و نباید به قسم خوردنهای بزرگان کفر که معمولاً پیمانها نیز با آنها یا با نمایندگان آنها بسته می شود اعتماد کرد: **إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ** (توبه/ ۱۲) قسم خوردنهای آنها هیچ اعتباری ندارد^{۵۲} در این صورت اگر مومنی متوجه شد که پیمانی بسته حرام و معصیت الله تعالی و ضرر رسان به مومنین و دارالاسلام است قاعده ی نفی سبیل وارد میدان می شود و چنین پیمانی را باطل می کند. **چه در**

امور شخصی چه در امور اداری

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ

^{۵۲} ((مفاتیح الغیب)) للرازي (۵۳۵/۱۵).